

انواع تلمیح در غزل‌های حسین منزوی و سیمین بهبهانی

دکتر فاطمه مدرّسی

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه

رقیه کاظم زاده

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

یکی از امکاناتی که شاعر می‌تواند نقش خیال‌انگیزی در شعر را به کمال برساند، تلمیح است. حسین منزوی و سیمین بهبهانی، دو غزل‌پرداز معاصر هستند که در آثار خود از تلمیحات، بهره‌ی فراوانی گرفته‌اند و همین عامل نیز موجب غنای تصاویر تلمیحی اشعار آن‌ها شده است. این دو غزل‌سرا با استفاده از انواع تلمیح، تخیل شعری خود را وسعت داده و دست به آفرینش معانی تازه‌ای زده‌اند. این پژوهش بر آن است، تا انواع این تلمیحات را در غزل‌های این دو شاعر، مورد بررسی قرار دهد. این بررسی بر روی کتاب مجموعه اشعار از سیمین بهبهانی و کتاب‌های از ترمه و تغزل، از خاموشی‌ها و فراموشی‌ها، از شوکران و شکر، از کهربا و کافور، حنجره‌ی زخمی تغزل، با عشق در حوالی فاجعه، همچنان از عشق از حسین منزوی، صورت گرفته است.

واژگان کلیدی: غزل نو، تلمیح، حسین منزوی، سیمین بهبهانی.

۱- مقدمه

تلمیح در لغت به معنی اشاره کردن با گوشه‌ی چشم است و در اصطلاح، آن است که «گوینده در ضمن کلام، به داستانی یا مثلی یا آیه و حدیثی معروف اشاره کند.» (همایی، ۳۲۸: ۱۳۷۷) به بیان خلاصه، تلمیح، شامل هر نوع اشاره‌ی مذهبی، اساطیری، تاریخی و... می‌شود. بنابراین خواننده برای فهم و درک کامل شعر و یا بیتی که در آن تلمیح به کار رفته است، باید آگاهی کاملی از کل داستان، واقعه و یا مَثَل، داشته باشد. دایره‌ی تلمیحات در غزل‌های حسین منزوی و سیمین بهبهانی، به طور کلی پنج حوزه‌ی عمده را در برمی‌گیرد:

۱- تلمیحات مرکزی

۲- تلمیحات قرآنی

۳- تلمیحات دینی

۴- تلمیحات اساطیری

۵- تلمیحات تاریخی

اوضاع نابسامان و آشفته‌ی جامعه، در کنار نارضایتی عمومی، پس از عوامل سیاسی چون اشغال ایران توسط منافقین در سال ۱۳۲۰ و کودتای سال ۱۳۴۲، باعث شده بود که شعر کم‌تر شاعری از حوادث سیاسی و اجتماعی عصر خود، تأثیر نپذیرفته باشد. «(درستی، ۵۵: ۱۳۸۱) غزل‌های سیاسی و اجتماعی منزوی و بهبهانی نیز گوشه‌های بی‌وقفه‌ی آن‌ها در راه بهبود بخشیدن به اوضاع زندگی مردم است. از همین رو محور اصلی بیش‌تر غزل‌های این دو شاعر را، مفاهیمی چون یأس و امید، دریغ و درد، شکست و پیروزی و عشق و نفرت شکل می‌دهد. دو شاعر مذکور از به کارگیری انواع تلمیحات و شخصیت‌های دینی، تاریخی و اساطیری، هدفی کنایی داشته‌اند. این شخصیت‌ها - نمادِ خیانت و نمادِ ناجی مردم از ظلم و ستم حاکم بر جامعه‌ی آن روزگار - به‌عنوان مستمعی برای شکوه‌های شاعر از وضع زمانش و ... به کار گرفته شده‌اند. از آن‌جا که ذکر اهداف شاعران در تک تک ابیات و بررسی هر یک از آن‌ها در متن محدود مقاله نمی‌گنجد، نگارنده، به ذکر هدف کلی شاعران - که در بالا ذکر آن گذشت - و بیان فقط انواع این تلمیحات، در غزل‌های این دو شاعر، با آوردن نمونه‌هایی بسنده می‌نماید.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- تلمیحات مرکزی:

گاهی به تلمیحی برمی‌خوریم که بارها و بارها در آثار یک شاعر، تکرار شده است. به این نوع تلمیح، «تلمیح مرکزی» گفته می‌شود. به عبارتی دیگر، تلمیح مرکزی، تلمیحی است که

« در آثار یک شاعر، دایم دور می‌زند و تکرار می‌شود و یا بسامد تکرار آن تلمیح در بین تلمیحات دیگرش کاملاً چشمگیر است. » (محمّدی، ۱۶: ۱۳۷۴) برای مثال یکی از منابع مهمی که این دو شاعر، در تلمیحات خود از آن بهره گرفته‌اند، قرآن کریم است در بین تلمیحات قرآنی آن‌ها، استفاده از داستان زندگی حضرت موسی (ع)، کاربرد بسیار وسیعی دارد. بنابراین، به علت تکرار این داستان، می‌توان آن را از تلمیحات مرکزی در غزل منزوی و بهبهانی دانست. برای مثال، ابیات ذیل اشاره دارند به تجلی پروردگار بر کوه و بیهوش شدن حضرت موسی (ع) :

تا چو موسی افتد از پا مردم مدهوش من
(بهبهانی، ۵۲۳: ۱۳۸۴)

آزمون طاقتم را بهر طلعت برفروز

ید بیضا، یکی از معجزات حضرت موسی (ع):

دفتر شعر و دست اعجازت
(همان، ۶۱۱)

ماه را واگذاشت با موسا

آغشته گشت از ید بیضا سخن مگو
(منزوی، ۱۵۹: ۱۳۷۱)

آن جاکه دست موسی و هارون به خون هم

لکنت زبان حضرت موسی (ع):

که صدق طاعتش گزندی ز اخگر نمی‌شناسد
(همان، ۷۰۳)

زبانم - این کلیم‌الکن - نمی‌خورد فریب یلقوت

موسای کلیمانه ز لکنت به تکلم
(منزوی، ۲۰: ۱۳۷۷)

شوقی که سخن با تو بگویم گنم داد

کوه طور در صحرای سینا، میعادگاه موسی (ع) با خدا:

برقی زد و تندر آسا از سینه ات برجست؟
(بهبهانی، ۹۵۸: ۱۳۸۴)

ای کوه‌ای طور سینا، دیدی که عشق آن شب

شکافته شدن رودخانه‌ی نیل توسط عصای حضرت موسی (ع):

زرق دروغین خدایی با غرق در پیوست
(همان، ۹۵۸)

برشده به عصیلن عصبایی نیل از میان بگسیخت

تبدیل عصای موسی (ع) به مار یا اژدها:

یا اژدهای افعی کش تن می‌زند ز تمکینت
(همان، ۷۲۸)

سارا! بپرس از موسی کاین افعیان نمی‌بینی

تا به گرد گردنم پیچید عصایم مار شد
(منزوی، ۱۳۴: ۱۳۷۳)

خرق عادت کردم اما بر علیه خویشتن

عصا که مار شد اعجاز بود کاش، اما کسی به معجزه‌های مار را عصا می‌کرد
(منزوی، ۱۵۱: ۱۳۷۷)

فریفته شدن قوم حضرت موسی (ع) توسط سامری:

با شگرد سامری را ساحری آموز نازش تا دوباره از که دل بستاند و دین خواهد آمد
(منزوی، ۹۴: ۱۳۷۳)

قابل ذکر است که در میان شاعران نوپرداز، منزوی در آثار خود، از این نوع تلمیح بهره‌ی فراوانی جست‌وجو کرده است. افزون بر داستان فوق، «پیراهن حضرت یوسف»، ماجرای «انا الحق گفتن منصور» و داستان «فرهاد و شیرین»، از تلمیحات مرکزی این غزل سرای معاصر به شمار می‌روند.

از دیدگاه روان‌شناسی، تلمیحات مرکزی «با ناخودآگاه شاعر در ارتباط هستند و به طور غیرمستقیم علاقه‌ها، نفرت‌ها، خواسته‌ها و ناخواسته‌های او را برای ما آشکار می‌کنند.» (محمدی، ۲۸: ۱۳۷۴) به گونه‌ای که یأس و امید در داستان «پیراهن حضرت یوسف»، علاقه‌ی شاعر به داشتن عشقی، نظیر عشق حلاج و فرهاد، در داستان «حلاج» و «فرهاد و شیرین»، با تلمیح مناسب به تصویر کشیده شده است:

بوی پیراهنی ای باد! بیاور، ورنه غم یوسف بکشد، عاشق کنعانی را
(همان، ۱۷۱: ۱۳۸۷)

همیشه عشق به مشتاقان پیام‌وصل نخواهد داد که گاه پیرهن یوسف، کنایه‌های کفن دارد
(همان، ۶۵: ۱۳۷۳)

بیا که فراق ببرد روشنی از چشم تنم یوسف من! چشم دلم باز کن از پیرهن
(همان، ۷۰)

به راه قافله‌های نسیم چله نشستم مگر شمیمی از آن پیرهن رسد به مشامم
(همان، ۳۲)

همیشه‌های مشامم شمیم زلف تو دارد تو با منی و نیازی به بوی پیرهن نیست
(همان، ۵۶)

شمیم یوسفی اش باید ارنه عاشق را نه چشم روشنی آرد، هر آن چه پیرهن است
(همان، ۱۳۰)

ابیات فوق به داستان معروف بوی پیراهن یوسف (ع) اشاره دارد، که موجب بینایی چشمان پدرش - حضرت یعقوب (ع) - پس از تحمل سال‌ها جدایی و فراق فرزند، گشته است. داستان «حلاج»:

حلاج از شخصیت‌های مهم عرفانی است که در اشعار حسین منزوی حضوری همیشگی و دایم دارد. در نمونه‌های ذیل به سرود معروف «انالحق»، نیز اشاره شده است:

هم از آن عشق، که منصور سر دارش برد
(همان، ۶۳)

ای شاهد بر دار شهادت شدن دوست
(همان، ۱۰۱)

می‌گفت با درختان، رمز رشادت تو
(همان، ۱۱۰)

دریده جامه خونینشان به تن کفن است
(همان، ۱۳۰)

که لوج این است، این در عشق بازی پافشردن را
(همان، ۱۸۸)

وقتی طنابی از تب منصور بگذرد
(منزوی، ۱۳۸:۱۳۷۷)

چشم خسرو کور! - کز آن پرده برداری کنیم
(منزوی، ۵۴:۱۳۷۳)

ای تو فرهادی دگر، با تیشه ی بنیان کنت
(همان، ۱۱۴)

فرهاد بر ترم من، در بیستون دیگر
(همان، ۱۳۹)

چون رقوم در صف عشاق زنی نامم را
(همان، ۱۸۴)

برای تیشه زن خسته - کوهکن - چه خیر؟
(همان، ۱۹۹)

بر سر نرزد تیشه اگر کوهکن این نیست
(همان، ۲۱۱)

داستان «فرهاد و شیرین»، داستان عاشقانه‌ای است، که نظامی نیز آن را به نظم کشیده است.

۲-۲- تلمیحات قرآنی:

قصه‌های مربوط به زندگی پیامبران، «نام قهرمانان قومی، نام انبیای قرآن کریم، اشخاص» (زرین کوب، ۲۰۰:۱۳۶۷)، آیات قرآنی نیز از جمله تلمیحاتی هستند، که در شعر فارسی

انعکاس یافته‌اند و کاربرد بسیار زیادی نیز، در غزل‌های این دو شاعر دارند.

برای نمونه:

عشق می‌خواهم از آن سان که رهایی باشد

چون جامه‌ی پرنور انال‌حق زن منصور

بانگ انال‌حق تو پیچیده بود در شب

نشان عشق بر آنان ببین که بر سر دار

کنایت بر فراز دار زد، جانبازی منصور

آتش به دار می‌زند و گیر و دار آن

«فرهاد و شیرین»:

فتح‌تندیس است فرهادی و هنگلمی خوش است

زنده‌ای و سیل خونت، می‌کند بیخ ستم

مجنون دیگرم من، با من جنون دیگر

دوست دارم که ز فرهاد فراتر باشم

به رغم خسرو از آن شهسوار شیرین کار

سخت است که بر کوه زند تیشه، هم اما

نطفه شد و خون بسته شد پس رگ و غضروف و استخوان

دیده به هر دیدنی گشود جان به کف آورده پیکری

(بهبهانی، ۹۵۲: ۱۳۸۴)

بیت فوق اشاره دارد به آیه‌های: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ - ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ - ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ. (مؤمنون: ۱۲-۱۴)

ترجمه: هر آینه ما انسان را از گل خالص آفریدیم، سپس او را نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آن گاه از آن نطفه، لخته‌ی خونی آفریدیم. و از آن لخته خون، پاره گوشتی و از آن پاره گوشت، استخوان‌ها آفریدیم. و استخوان‌ها را به گوشت پوشانیدیم. بار دیگر او را آفرینشی دیگر دادیم. در خور تعظیم است خداوند. آن، بهترین آفرینندگان.

و:

طهور جام شوکران نصیب شد به طاهران

به نوش آن پیمبران، سلامی آشنا کنم

(بهبهانی، ۵۵۱: ۱۳۸۴)

اشاره دارد به آیه‌ی: عَلَيْهِمْ ثَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٍ وَاسْتَبْرَقٍ وَحُلُوءِ اسَاوِرٍ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقْيِهِمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا. (انسان: ۲۱)

ترجمه: بر تنشان جامه‌هایی است از سُنْدُس و استبرق و به دست بندهایی از سیم زینت شده‌اند و پروردگارشان از شرابی پاکیزه سیرابشان سازد.

و:

چه بود اگر آدمی را فرشته خومی سرشتی؟

چه پاکی آید از آن گل، که با پلیدی عجین است؟

(بهبهانی، ۵۹۶: ۱۳۸۴)

اشاره دارد به آیه‌ی: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُونٍ. (حجر: ۲۶)

ترجمه: و همانا ما آدمی را از گل خشک، از لجن بوییناک آفریدیم.

و:

«کتاب و میزان و آهن» اشارتی آسمانی‌ست

«عدالت» است این که تیغش نهفته در آستین است

(بهبهانی، ۵۹۶: ۱۳۸۴)

اشاره دارد به آیه‌ی: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. (حدید: ۲۵)

ترجمه: ما پیامبرانمان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است فرو فرستادیم، تا خداوند بداند چه کسی به نادیده، او و پیامبرانش را یاری می‌کند، زیرا خدا توانا و پیروزمند است.

و:

بر هستی تو دلیلی باید ضمیر جهان را

نعلی بسای به سنگی تا آتشی بجهانی
(بهبهانی، ۶۶۳: ۱۳۸۴)

اشاره دارد به آیه‌های: *وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا - فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا*. (عادیات: ۱-۲)

ترجمه: سوگند به اسبان دونده‌ای که نفس نفس می‌زنند، سوگند به اسبانی که، به سُم، از سنگ، آتش می‌جهانند.

و:

تو ای به جامه پیچیده چو بید مشک در مخمل

ببین که من زعریانی چو بید خشک لرزانم
(بهبهانی، ۹۷۴: ۱۳۸۴)

اشاره دارد به آیه‌های: *يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - قُمْ فَأَنْذِرْ*. (مدثر: ۱-۲)

ترجمه: ای جامه در سر کشیده، برخیز و بیم ده.

و:

و نگاه کن به شتر، آری، که چگونه ساخته شد باری

نه زآب و گل که سرشتندش زسراب و حوصله پنداری
(بهبهانی، ۹۶۹: ۱۳۸۴)

اشاره دارد به آیه ی: *أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ*. (غاشیه: ۱۷)

ترجمه: آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شد؟

و:

کیست این یاوه گو کیست؟ چندش آور صدایی ست

بانگ انکار عیشی، آه ای صوت انکر
(بهبهانی، ۱۰۲۶: ۱۳۸۴)

اشاره دارد به آیه ی: *وَ اقْصِدْ فِي مَشِيكِ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ*. (لقمان: ۱۹)

ترجمه: در رفتارت راه میانه را برگزین و آوازت را فرود آر، زیرا ناخوش‌ترین بانگ ها، بانگ خران است.

و:

قسم به عشق، به زیتون باغ‌های شمال

قسم به دوست که خرماي نخل‌های بم است
(منزوی، ۲۱۱:۱۳۷۳)

اشاره دارد به آیهی: وَالزَّيْتُونِ وَالضَّحَى: (۲)

ترجمه: قسم به انجیر و زیتون

و:

قسم به صاحب قلم، که غیر غم رقم نزد

و یازد و برای من، رقم به غیر غم، نزد
(منزوی، ۱۰۲:۱۳۸۴)

اشاره دارد به آیهی: ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ. (قلم: ۱)

ترجمه: قسم به نون و قلم و آن چه خواهند نوشت.

و:

به شب که آینه‌ی غربت مکدر من

به شب که نیمه‌ی تنهایی سیاه من است
(منزوی، ۱۰۴:۱۳۸۴)

اشاره دارد به آیهی: وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى. (الضحی: ۲)

ترجمه: و قسم به شب، به زمان آرامش آن.

و:

مهلت طلبیدیم که خون، شیر شود، لیک

طی شد همه آن مهلت و خون شد همه آن شیر
(منزوی، ۷۶:۱۳۸۱)

اشاره دارد به آیهی: وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نَسُقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ
لَبِنًا خَالصًا. (نحل: ۶۶)

ترجمه: و البته برای شما تأمل در حال چهارپایان، همه عبرت است، که ما از آن چه در شکم
آن است، از میان سرگین و خون به شما شیر پاک می‌نوشانیم، که در طبع همه‌ی نوشندگان
گوار است.

۲-۳- تلمیحات دینی:

از دیگر ویژگی‌های اساسی در غزل منزوی و بهبهانی، استفاده‌ی نسبتاً گسترده از تلمیحات
ادیان مختلف است. تلمیحات دینی به طور تقریبی بیش از نیمی از تلمیحات دیگر را در
غزل این دو شاعر در برمی‌گیرند. البته دایره‌ای تلمیحات دینی در این پژوهش، شامل ادیان

گوناگون می‌شود. برای نمونه:

ز مرکوب دجال‌ها به گوش من آید صدا

ز گردونه‌ی میترا صدایی شنیدی اگر

(بهبهانی، ۵۵۲ : ۱۳۸۴)

بر طبق روایات اسلامی، دجال نام مردی کذاب است که در آخرالزمان ظهور کند و مردم را فریب دهد. «دجال نخست ادعای پیامبری می‌کند و سپس از این نیز می‌گذرد و لاف خدایی

خواهد زد. فتنه‌ی دجال را از بزرگترین فتنه‌های جهان می‌دانند.» (محمدی، ۲۰۳ : ۱۳۷۴)

به شیوه‌ی بتان نمی‌رود، زمان بت شکن - دریغا

چنان شکسته پیکرم راه، که آزر نمی‌شناسد

(بهبهانی، ۷۰۳ : ۱۳۸۴)

آزر، نام پدر حضرت ابراهیم (ع) است که در بت تراشی مهارت زیادی داشت. بیت فوق به شکستن بت‌ها توسط ابراهیم (ع) اشاره دارد. شاعر خود را به بتی مانند کرده، زمان پیکر او

را چنان شکسته، که حتی نزدیک‌ترین کس شاعر نیز او را نمی‌شناسد.

از دو جادوان بابلی، گوییا توان گرفته بود

شد نهنگ کوه پیکری پیش چشم دیرباوران

(همان، ۷۴۵)

منظور از دو جادوان بابلی، - هاروت و ماروت - فرشتگان الهی هستند، که خود را برتر از آدم می‌دانستند. خداوند این دو را با خصایص و صورت انسانی به زمین فرستاد و آن‌ها را

در محلی به نام بابل فرود آورد. آن‌ها به زنی زیبا به نام زهره فریفته شدند و به فسق و فجور پرداختند، خداوند آن‌ها را در چاهی در همان سرزمین آویزان کرد. (محمدی، ۱۳۷۴ : ۴۵۲)

به یارگار گویم که با پیشیز دقیانوس

چگونه می‌پزی در سر هوای نان و بریانی

(همان، ۷۵۶)

بیت فوق اشاره دارد به ماجرای اصحاب کهف، که از ترس دقیانوس، پادشاه وقت - به غاری پناه بردند و به خواست خداوند پس از سیصد و نه سال خواب، دوباره از خواب برخاستند.

یکی از آنان به نام «یملیخا» با سکه‌ای که به همراه داشت، برای خرید نان به شهر می‌رود، اما چون سکه‌ی او بسیار قدیمی بود و در آن زمان رایج نبود او را به جرم یافتن گنجی

گرفتند و ...

باز یحیای آفتاب، مزد رقصی هوس نواز

بر گل افشان خون خویش زلف زرتار می‌کشد

(همان، ۵۷۲)

خود شاعر در ذیل این غزل به تلمیح مذکور این‌گونه اشاره کرده است: «بریده شدن سر

یحیای بشیر، به خواهش سالومه و به پاداش رقص هوس نوازش. « (همان، ۵۷۲) و در انجیل نیز چنین آمده است: «هیروдіس یحیی را به خاطر هیرودیا زن برادر خود، فیلیپس، گرفته در بند نهاده و در زندان انداخته بود. چون که یحیی بدو همی گفت: نگاه داشتن وی بر تو حلال نیست. و وقتی که قصد قتل او را کرد از مردم ترسید زیرا که او را نبی می دانستند. چون بزم میلاد هیروдіس را می آراستند، دختر هیرودیا، در مجلس رقص کرده، هیرودیس را شاد نمود.

از این رو قسم خورده، وعده داد، که آن چه خواهد بدو بدهد. و او را از ترغیب مادر خود گفت، که سر یحیی تعمیم دهنده را الآن در مطبخی به من عنایت فرما. آن گاه پادشاه برنجید، لیکن به جهت پاس قسم و خاطر هم نشینان خود فرمود که بدهند. و فرستاده سر یحیی را در زندان از تن جدا کرد و سر او را در طشتی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد مادر خود برد. « (انجیل متی، باب ۱۴، آیات ۳ تا ۱۱)

ای جلجتا، ای که از چوب دارو درختت بود

دیدی که آن مرد مصلوب از جام آخر مست

چون دانه بعد از نهفتن از کام سنگش رُست

چون غنچه بعد از شکفتن از دام تنگش رست

(بهبهانی، ۹۵۸: ۱۳۸۴)

جَلجتا، نام مکانی است که، عیسی (ع) در آن جا به صلیب کشیده شد. « و چون به موضعی که جلجتا یعنی کاسه‌ی سر مسمی بود، رسیدند، سر که‌ی ممزوج به «مر» به جهت نوشیدن به او دادند. « (انجیل متی، باب ۲۷، آیات ۳۳ و ۳۴)

لاشه‌های خون آلود روی دار می‌پوسند

وعده‌ی صعودی نیست با مسیح آونگی

(منزوی، ۱۹۳: ۱۳۷۷)

بیت بالا اشاره به عروج عیسی (ع) به آسمان دارد، به اعتقاد مسیحیان، عیسی (ع) « پس از به صلیب کشیده شدن به سوی آسمان مرتفع شده است. « (انجیل مرقس، باب ۱۶، آیه: ۱۹) طبق عقیده‌ی مسلمانان، عیسی قبل از مصلوب شدن به آسمان برده شد: بَل رَفَعَهُ اللهُ إِلَیْهِ، بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد. (نساء: ۱۵۸)

تا خون که نوشد چه کسی را بفروشد

این بار یهودا که شب بازپسین است

(منزوی، ۹۵: ۱۳۷۳)

شاعر در بیت فوق با استفاده از ماجرای حضرت عیسی (ع) و یهودا به خیانت دیدن اشاره دارد. یهودا یکی از دوازده یار عیسی (ع) است، که به او خیانت نمود و او را به مأموران

تسلیم کرد. ماجرا این گونه بود، که «چون وقت شام رسید، با آن دوازده نشست و وقتی که ایشان غذا می‌خوردند، عیسی (ع) گفت هر آینه به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم می‌کند ... و یهودا که تسلیم کننده‌ی وی بود، به جواب گفت ای استاد آیا من آنم، به وی گفت، تو خود گفتی ...» (انجیل متی، باب ۱۶: آیات ۲۰ تا ۲۶)

خالی‌ام چون باغ بودا خالی از نیلوفرانش

خالی‌ام چون آسمان شب زده بی‌اخترانش

(منزوی، ۱۶۹: ۱۳۷۳)

درود ای آبی بودایی! ای تمثیل زیبایی

گل نیلوفر باغ سراب من! سلام ای عشق

(منزوی، ۴۰: ۱۳۷۱)

بودا، بنیان‌گذار آیین بودایی در قرن ششم قبل از میلاد است، که در باغی به واقعیت دست یافت و به شهود رسید. «... آگاهی و شناختی که بودا به آن رسید، عبارت است از یک اصل و آن این است که: ای انسان نه دغدغه‌ی پس از مرگ را داشته باش و نه دغدغه‌ی پیش از مرگ را، نه ریاضت بکش و نه در لذت اسیر باش، بلکه فقط بشناس. چه چیز را؟ یک چیز و آن این است که انسان از یک عنصر ساخته شده است و آن عبارت است از رنج...» (شریعتی، ج ۲، ۱۱۹: ۱۳۶۲)

۲-۴ - تلمیحات اساطیری:

اسطوره‌ها، «جزوی از مجموعه‌ی یک میراث مشترک دیرینه است که تصویرها، رمزها و مضمون‌های خاص شعر فارسی را هویت می‌بخشد.» (زرین کوب، ۲۰۰: ۱۳۶۷) غزل سرای معاصر «در انطباقی فعال با نیازهای زمان خویش، اساطیر جهانی یا ملی - میهنی را با ذهنیات خاص خویش بازآفرینی می‌کند» (رشیدیان، ۹۱: ۱۳۷۰) و از طریق رمز، اساطیر را، نماد سمبل روی دادها و حوادث اجتماعی و سیاسی روزگار خویش قرار می‌دهد، تا خواننده‌ی شعرش با تأویل آن سمبل، علاوه بر کشف بار معنایی آن، احساس لذت هنری نیز نماید. چون «اسطوره‌ها و افسانه‌ها با ظرفیت شاعرانه و سمبلیک و تأویل پذیری که دارند، می‌توانند در هر دوره‌ای بر حسب شرایط و اوضاع خاص اجتماعی بار معنایی جدید را بپذیرند و از طریق تأویلی جدید، سمبل بعضی افکار و حوادث نو در زمینه‌ی رخ داده‌های سیاسی و اجتماعی جامعه قرار گیرند.» (پورنامداریان، ۲۴۵: ۱۳۷۴) اسطوره‌ها، به‌ویژه اساطیر ایرانی جایگاهی ویژه در شعر فارسی دارد. «کدام قومی هست که در شعر وی آن چه نزد روان‌شناسان، ناخودآگاه جمعی نام دارد، به صورت اساطیر انعکاس نیافته باشد.» (زرین کوب، ۲۰۰: ۱۳۶۷). اساطیر در غزل‌های منزوی و سیمین بهبهانی دایره‌ای نسبتاً وسیع دارد. اینک نمونه‌هایی از تلمیحات اساطیری به کار رفته در مجموعه اشعار بهبهانی:

به سبزه‌ی بسته، دوساقه‌ی ریواس

تنیدگان باهم، چنانکه یک تن بود
(بهبهانی، ۶۵۱: ۱۳۸۴)

برطبق اساطیر کهن ایرانی « چون کیومرث - نسخه‌ی نخستین و دو جنسی انسان کامل - درگذشت، نطفه‌اش بر زمین ریخت. از نطفه‌ی او گیاه ریواس روید، که ریشه‌ی آن به صورت دو انسان به هم پیوسته بود و نر و ماده‌ی آن تشخیص داده نمی‌شد. این دو با هم درختی را تشکیل دادند که ده نژاد بشر را می‌ساخت، اما اهریمن بر آنان تاخت و نخستین دروغ را بر زانشان جاری کرد، که: اهریمن، آفریدگار است! از این زمان، آن دو تن - مشی و مشیانه - از یکدیگر جدا شدند و سرگردانی شان آغاز شد. » (ابومحبوب، ۲۴۷: ۱۳۸۲)

و:
ز مرکوب دجال هابه گوش من آید صدا

ز گردونه‌ی میترا صدایی شنیدی اگر
(بهبهانی، ۵۵۲: ۱۳۸۴)

در ایران باستان، میترا، ایزد روشنایی و خدای عهد و پیمان است، که برای نجات پاکان می‌آید، در **اوستا**، درباره‌ی میترا چنین آمده است: « آن که با گردونه‌ی مینوی چرخ بلند از کشور آرزهی به سوی کشور خونیرت شتابد. آن که از نیروی زمان و فرّ مزدا آفریده و پیروزی اهورا بر خوردار است. گردونه‌ی مهر را ارت نیک بلند پایگاه می‌گرداند. » (دوست‌خواه، ۲۱۲: ۱۳۶۴)

گویم که تاب آورم، تاب، در آرزوی رهایی

کان نطفه‌ی زنده در آب فردا شود، شهسواری
(بهبهانی، ۷۴۴: ۱۳۸۴)

در اساطیر ایرانی زرتشتی، « نطفه‌ی زرتشت در دریاچه‌ی کیانسه - هامون - به وسیله‌ی آناهیتا - ایزد آب‌ها - آمیخته و حفظ شده است و در پایان هر هزاره، این نطفه، دوشیزه‌ای را که در دریاچه آب تنی می‌کند، بارور می‌سازد و نطفه‌ی منجی در زهدان او بسته می‌شود. این منجیان سه گانه عبارتند از: هوشیدر، هوشیدر ماه، و سوشیانس که منجی نهایی است. » (ابومحبوب، ۱۳۸۲: ۲۴۹)

در بیت:

نگاه کن گل من باغبان باغت را

و شانه‌هایش آن رُستگاه ماران را
(منزوی، ۲۸: ۱۳۸۷)

از اسطوره‌ی ضحاک بهره گرفته شده است. بر طبق حکایت موجود در **شاهنامه‌ی فردوسی**،

ضحاک پسر یکی از امرای پرهیزگار عرب است. شیطان او را می‌فریبد که پدر خویش را هلاک سازد، تا به پادشاهی سراسر عالم برسد. بعد از رسیدن ضحاک به پادشاهی، شیطان در لباس آشپزی فرصتی می‌یابد تا بر شانه‌های ضحاک بوسه زند. از جای همان بوسه‌ها مارهایی می‌رویند که باید از مغز انسان‌ها تغذیه شوند و ...

اشاره به «نیروانا»:

گل نیلوفر من! پیش تو می‌یابد دل

نیروانای خود - آرامش بودایی را

(همان، ۹۳: ۱۳۷۳)

نیروانا «در لغت به معنی خاموش شده است. این خاموشی می‌تواند دو معنی داشته باشد: نخست خاموشی آتش هوی و هوس‌ها، یا به گفته‌ی عرفای اسلامی، مرگ به اراده، که انسان را در این جهان به آرامش می‌رساند. و دوم خاموشی چراغ زندگی و مرگ تن، که چیزی است شبیه به فنا در عرفان اسلامی.» (محمدی، ۱۱۴: ۱۳۷۴)

اشاره به «سیمرغ»:

بفکن پرسیمرغ در آتش که رخس این بار

بی صاحب از هنگامه‌ی اسفندیار آمد

(همان، ۱۳۶)

در غزل فارسی به سیمرغ اشارات فراوانی شده و شاعر در تنگناهایی از او مدد خواسته است. سیمرغ پرنده‌ای است که پدر رستم را بزرگ کرده و پرورش داده بود. وقتی که زمان پرورش زال به پایان رسید، هنگام جدایی، سیمرغ پر خود را به زال داد و به او گفت، موقع نیاز پر را به آتش بیندازد تا وی به یاریش بشتابد. «سیمرغ دو بار در هنگام سختی به فریاد زال می‌رسد، یکی هنگام زادن رستم، که به علت بزرگی جسم از زهدان مادر بیرون نمی‌آمد ... و دوم در جنگ رستم و اسفندیار. چون رستم در مرحله‌ی اول جنگ از اسفندیار شکست می‌خورد و مجروح به خانه بر می‌گردد، زال برای بار دوم، پر سیمرغ را در آتش می‌نهد و سیمرغ حاضر می‌شود.» (گوهرین، ۲۷۶: ۱۳۶۵). سیمین بهبهانی نیز از این تلمیح در اشعارش بهره جسته است:

چاره‌ی زخم تو را پر سیمرغ می‌رسدم

اندکی بیش حوصله کن ای کبوتر که شعر منی

(بهبهانی، ۱۰۵۷: ۱۳۸۴)

در بیت ذیل منزوی از اسطوره‌ی رستم، این پهلوان برجسته‌ی ایرانی بهره گرفته است:

رودابه‌ی من رودگری کن که فتانند

در چاه شغادان زمان، تهمتنانت

(منزوی، ۴۳: ۱۳۸۱)

رستم، پهلوانی اساطیری در **شاهنامه**ی فردوسی است، که در جنگ های ایرانی، همواره نجات بخش و ضامن پیروزی ایرانیان بوده، و مایه‌ی اشعار بسیاری از شاعران گشته است. در بیت دوم نیز، شاعر با استفاده از داستان گرفتار شدن رستم در چاه شاه بابل، با حيله و نیرنگ برادرش، «شغاد»، وضعیت جامعه‌ی خویش را به تصویر می‌کشد. «شغاد پسر زال، که فرزند او کنیزی بود، به بد طینتی مشهور است. او در دربار شاه کابل پرورش یافت. شاه کابل دختر خود را به زنی شغاد درآورد و چون برآن بود تا از باج دادن به رستم رهایی یابد. شغاد را تحریک کرد تا در شکارگاه رستم چاهی کند.» (شمیسا، ۲۹۵: ۱۳۶۶) شغاد رستم را به بهانه‌ی شکار به کابل دعوت می‌کند و در محل شکار روی چاهی را با خس و خاشاک می‌پوشاند. رستم و رخس به هنگام عبور از آن جا، در چاه می‌افتند. سپس شغاد بر سر چاه می‌آید و رستم از او می‌خواهد کمان رستم را بزه کند و به دست رستم دهد تا در برابر حیوانات وحشی از خود دفاع نماید. «شغاد کمان رستم را بزه می‌کند و با دو تیر درکنار او می‌نهد. رستم با وجود زخم‌های بسیار، تیری بر کمان می‌گذارد و شغاد را که از ترس تیر رستم در پشت درخت بزرگ و توخالی پنهان شده بود، به تیر می‌زند و آن‌گاه خود می‌میرد.» (سپاهی، ۹۶: ۱۳۴۹)

اشاره به «آرش» در:

ابرو کمان و تیر مژه مرزمان کجاست

ای زن که پاکباخته چون آرش آمدی

(منزوی، ۶۹: ۱۳۸۱)

آرش، پهلوان و کماندار معروف ایرانی در **شاهنامه**ی فردوسی است. در یکی از روایت‌های مربوط به او چنین آمده است: «چون افراسیاب به ایران تاخت، منوچهر را در طبرستان به محاصره درآورد و این محاصره مدتی دوام یافت، چنان‌که شاه و سپاهش از لحاظ معاش و خوراک در تنگنا و مزیقه قرار گرفتند. در مذاکراتی که به منظور صلح میان افراسیاب و منوچهر واقع شد، شاه ایران پیشنهاد کرد که برای تعیین مرز به اندازه‌ی مسافت پرتاب یک تیر، از سوی تیراندازی از سپاهش موافقت شود. سرکرده توریان این مسأله را قبول کرد و امشاسپند که موکل زمین بود، به شاه ایران پیام آورد که دستور دهد کمانی با ویژگی‌های لازم بسازند و پرتاب کننده‌ی آن را نیز نام برد. به فرمان شاه آن مرد را که آرش نام داشت، حاضر کردند. او مردی دیندار و نیک کردار بود. منوچهر جهت را به وی نشان داد و گفت: باید این چوبه‌ی تیر را با این کمان پرتاب کنی. آرش آماده گشت و پوشاک از تن به در آورد و خطاب به شاه و مردمان گفت: پیکر مرا ببینید که از هر زخم و عیبی منزه است. می‌دانم که چون با همه‌ی نیرویی که دارم تیری بیندازم، پیکرم پاره‌پاره خواهد شد و خواهم مرد،

اما با این حال این کار را می‌کنم. سپس برهنه شد و آن کمان بزرگ و سنگین را با نیرویی که خدا به وی بخشیده بود آن چنان کشید که تا نهایت، زه باز شد و تیر را رها کرد. آن گاه چنان که گفته بود بدنش پاره پاره شد و بمرد. به فرمان خداوند، باد آن تیر را از کوه رویان به دورترین نقطه‌ی خراسان، جایی میان فرغانه و طبرستان برد و تیر به درخت گردویی بزرگ اصابت کرد. « (رضی، ۱۳۵۸:۳۹۸)

۲-۵ - تلمیحات تاریخی:

تلمیحات تاریخی، تلمیحاتی هستند که به یک واقعه یا مکان تاریخی اشاره دارند، هر دو غزل‌سرا از این نوع تلمیح نیز با بسامد بالایی در اشعار خود بهره گرفته‌اند:

ایران من لختی بمان تا باز پیچد

در گوشت آواز بلند سر به داران

(منزوی، ۱۳۸۱:۷۰)

قیام معروف «سربه‌داران» در قرن هشتم، بر علیه فرمان‌روایان و حاکمان ظالم خراسان اتفاق افتاد. «وجه تسمیه‌ی این گروه آن است، که می‌گفتند: اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان کنیم، والا سر خود را بر دار ببینیم، که تحمل تعدی و ظلم را نداریم.

مؤسس این سلسله عبدالرزاق نامی است، از روستای باشتین خراسان، که مدت کمی در خدمت ابو سعیدخان بود، و در سال ۷۳۷ ه. ق. با همشهریان خود، به حکمران ظالم خراسان شورید. شورشیان، خود را سر به داران نامیدند. آن‌ها مدتی بعد سبزواری و ولایت مجاور آن را تسخیر کردند، و قریب پنجاه سال بر آن نواحی مسلط بودند. تا این که امیر تیمورگورکان این سلسله را در سال ۷۸۳ ه. ق. برانداخت. « (معین، ج ۵، ۷۴۵: ۱۳۶۳)

و:

ای خون دامن گیر بابک در گانت

جاری ترین سیلاب سرخ روزگاران

(همان، ۷۰)

بیت فوق نیز به قیام تاریخی تلمیح دارد، که به قیام بابک معروف است. «عبدالله بابک، در جوانی در شهر اردبیل، در خدمت دهقانی به نام «جاویدان»، مشغول به زراعت بود. در زمان خلافت مأمون، علیه حکومت قیام کرد و پیروان بسیاری در آذربایجان گرد آورد. وی با سپاه و عاملان خلیفه مبارزه کرد و از سال ۲۰۱ تا ۲۲۲ ه. ق. گروه کثیری از سپاهیان خلفای عباسی را نابود ساخت. خیزر بن کاووس معروف به افشین، به دستور خلیفه به جنگ با بابک شتافت و او را با حيله دستگیر نمود و به بغداد، نزد خلیفه فرستاد. خلیفه دستور داد، تا او را به فجیع ترین وضعی کشتند.» (معین، ج ۵، ۲۲۳: ۱۳۶۳)

اشاره به «مورابی»:

زمان، ستون سنگینی نهاده‌ی حمورابی

به سر دویده‌ام سویش، مرا شکسته پیشانی
(بهبهانی، ۱۳۸۴:۷۵۶)

حدود دو هزار سال، پیش از میلاد مسیح، در نخستین سلسله‌ی پادشاهان بابل، پادشاهی به نام حمورابی وجود داشت. در جست و جوی‌های باستان‌شناسی، ستونی یافت شده، که در آن قوانینی نوشته شده است که به «قوانین حمورابی» شهرت دارد. گفته می‌شود این قانون، نخستین قانون جهان است.

و:

کتاب نوشته بسوزان، خراب گذشته رها کن

که در بر این همه ویران، «خرابه‌ی ری» کهن آمد
(همان، ۸۷۴)

اشاره به ری باستان دارد که ویرانه‌های این شهر کهن، اکنون نیز در نزدیکی شهر ری فعلی، بر جای مانده است.

اشاره به «دیوجانوس»:

یک نکته برای من کافی ست، تا دختر دیوجان باشم

اما به تو راست می‌گویم: من نیستم این که، آن باشم
(همان، ۱۰۰۷)

دیوجانوس (Diogen) که «نامش به صورت «دیوژن» نیز تلفظ می‌شود، فیلسوف یونانی است که دارایی و ثروت و لذات را تحقیر می‌کرد و از مقررات اجتماعی بیزار بود. مشهور است که در میان خمره‌ای زندگی می‌کرد و نهایت قناعت را به کار می‌برد. از او در ادبیات فارسی حکایت‌های متعددی ذکر شده است، از جمله همان، چراغ در دست گرفتن و در روز روشن به دنبال انسان گشتن. «(ابومحبوب، ۱۳۸۲:۲۴۹)

۳- نتیجه‌گیری

کاربرد نسبتاً وسیع انواع تلمیحات در غزل حسین منزوی و سیمین بهبهانی، از یک سو موجب خلق معانی تازه می‌گردد و از سوی دیگر نقش مهم و مؤثری را در خیال‌انگیزتر کردن و همچنین غنی‌تر ساختن تصاویر شعری آن‌ها ایفا می‌کند. این ویژگی ضمن آن که نشان دهنده‌ی وسعت آگاهی و پشتوانه‌ی عظیم فرهنگی غزل سرایان امروزی است، همواره لذت ادبی بیش‌تری را نیز برای خواننده به همراه دارد.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- انجیل متی.
- ۳- انجیل مرقس.
- ۴- ابومحبوب، احمد. (۱۳۸۲). *زندگی و شعر سیمین بهبهانی*، چاپ اول، تهران: ثالث.
- ۵- بهبهانی، سیمین. (۱۳۸۴). *مجموعه ی اشعار*، تهران: نگاه.
- ۶- پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۴). *سفر در مه*، تهران: زمستان.
- ۷- دستگردی، وحید. (۱۳۸۴). *کلیات نظامی گنجوی*، تهران: نگاه.
- ۸- دوست خواه، جلیل. (۱۳۶۴). *اوستا*، چاپ پنجم، تهران: مروارید.
- ۹- رشیدیان، بهزاد. (۱۳۷۰). *پیش‌ش اساطیری در شعر فارسی*، تهران: گستره.
- ۱۰- رضی، هاشم. (۱۳۵۸). *گاه شماری و جشن های ایران باستان*، تهران: فروهر.
- ۱۱- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۷). *سیری در شعر فارسی*، تهران: نوین.
- ۱۲- سپاهی، جمشید. (۱۳۴۹). *نگرشی بر اوج و سقوط رستم در شاهنامه*، چاپ اول، تهران: آسیا.
- ۱۳- شریعتی، علی. (۱۳۶۲). *تاریخ ادیان*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۱۴- شمیسا، سیروس. (۱۳۶۶). *فرهنگ تلمیحات*، تهران: فردوس.
- ۱۵- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین محمد. (۱۳۶۵). *منطق الطیر «مقامات الطیور»*، به اهتمام سید صادق گوهرین، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۶- محمدی، محمد حسین. (۱۳۷۴). *فرهنگ تلمیحات شعر معاصر*، تهران: میترا.
- ۱۷- منزوی، حسین. (۱۳۷۶). *از ترمه و تغزل*، تهران: روزبهان.
- ۱۸- _____ (۱۳۸۱). *از خاموشی ها و فراموشی ها*، زنگنه: مهدیس.
- ۱۹- _____ (۱۳۷۳). *از شوکران و شکر*، تهران: آفرینش.
- ۲۰- _____ (۱۳۷۷). *از کهربا و کافور*، تهران: کتاب زمان.
- ۲۱- _____ (۱۳۷۱). *با عشق در حوالی فاجعه*، تهران: پاژنگ.
- ۲۲- _____ (۱۳۸۷). *حنجره ی زخمی تغزل*، تهران: آفرینش.
- ۲۳- _____ (۱۳۸۴). *همچنان از عشق*، تهران: آفرینش.
- ۲۴- معین، محمد. (۱۳۶۳). *فرهنگ فارسی معین*، ج ۵، تهران: امیرکبیر.
- ۲۵- همایی، جلال الدین (۱۳۷۷). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، قم: هما.

Different kinds of allusion in Hossein Monzavi and Simin Behbahanis` lyrics

Dr . Fateme Modarresi

Professor of Persian Language and Literature, Orumie University

Roghayeh Kazemzade

M.A in Persian Language and Literature

Abstract

One of the elements through which a poet can raise the effect of imagination is allusion. Hossein Monzavi and Behbahani are two of the contemporary lyricists who have made frequent use of allusions in their works, which, in turn, has led to enrichment of allusive imagery in their poems.

These two lyricists, have enhanced fantasy in their poems by resorting to different kinds of allusion and by so doing have created novel meanings. Thus, what the current research aims at, is a probe into the different kinds of allusion in the poems composed by the above – mentioned lyricists.

Key words: modern lyric, allusion, Monzavi, Behbahani

Email: Fmodarresi@yahoo.com

Email: rogayyeh.kazemzadeh@yahoo.com